

ترازوی ناشناخته

شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلَأَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ وَأَلَمَّ بِمَا كُنْتَ تَعْمَلُ (آل عمران)

فرشتگان و دارندگان دانش گواهی می دهند که معبودی جز خدای یکتا که به پا دارند ه ی عدل است ، نیست . فردی کنار رودخانه ای در حال استراحت بود که ناگهان صدای جیغ و داد کسی که در حال غرق شدن بود نظرش را به خود جلب کرد سریع و بدون معطلی وارد آب شد و او را نجات داد هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که صدای طلب کمک دو نفر او را به داخل آب کشاند بیرون آمد که ناگهان صدای سه نفر ..... چهار نفر ..... پنج نفر ..... او همچنان به نجات ادامه داد که در آخر از هر چند نفر فقط تعدادی را نجات می داد و در یک آن خسته شد و فقط به داد و هوار آنها نگاه می کرد اما هیچ به علت فکر نکرد که ریشه ی ماجرا را قطع کند . آری ریشه ماجرا 100 قدم بالاتر بود که عابرین یک پل را به داخل آب هول می داد.

بباید به جای رفع معلول به مبارزه با علت پردازیم.

جمله ی "خیلی بی عدالتی" را بارها شنیده ایم و یا خطاب به کسی به کار برده ایم!

حالا یک سوال پیش می آید؟ عدالت چیست؟ آن واژه ی "بی" فقدان چه چیزی را در ما می رساند.

فهمیدم!! چه می خواهید بگوئید، یعنی حق را پایمال کردن ، حق را نادیده گرفتن؟

احسنت ، بسیار عالی و درست گفتید.

اکنون سوالی دیگری پیش می آید؟ حق چیست؟

بسیار خوب؛ فکر کنم گیر افتادید! مگر جز این است که ما حق را اینگونه تعریف می کنیم : هر چیزی را دوست داشته باشیم حق ، و هر چه را که منکر باشیم ناحق می دانیم.

روزی کارمند متوقعی که همیشه به اضافه کار آخر ماه معترض بود طبق معمول وارد اتاق رئیس شد و از اضافه کار ماه گذشته اعتراض داشت. کارمند که انسان بسیار مُحَقِّقِ بنظر می رسید به هیچ کدام از توضیحات آقای رئیس قانع نشد و با این جمله ، خطاب به رئیس ، که شما یک آدم بی عدالتی هستید اتاق را طبق معمول ترک کرد.

ماه بعد فرا رسید رئیس برای امتحان کارمند، اضافه کار تمام کارکنان را به حساب کارمند ناراضی واریز کرد .

روز بعد وقتی کارمند ناراضی وارد اداره شد همه خبر خوش را به سمع او رساندند.

کارمند ناراضی این بار بسیار راضی از اضافه کار ، مبلغ را دریافت و به سمت منزل راهی شد. فردای آن روز دوباره سر از

اتاق رئیس در آورد. رئیس به گمان اینکه برای تشکر به دفتر ایشان آمده است . با لبخندی پذیرای او شد. اما باز هم کارمند با حالت عصبانیت و اخم وارد شد و خطاب به رئیس چنین گفت: می خواهم بدانم که این ماه چقدر به حساب بقیه

واریز شده که این مقدارش سهم بنده شده؟!!!!

حال اگر اینگونه می خواهید حق را تعریف و تحریف کنید پس بهتر است که هیچ گاه به سراغ عدالت نروید.

پس حق را اول درک کنید. تا بعدا در تعریف عدالت به مشکل بر نخورید.

جالب است بدانیم خانه ای که ویرانه باشد سخت تر و طولانی تر ساخته می شود تا زمینی که بایر باشد، چون حداقل مرحله خاک برداری و تخریب را ندارد.

اکنون مشکل اصلی ما تعاریف غلطی ست که از حق و عدالت در ذهن ما حک شده است. که نشأت گرفته از تربیت غلط والدین و جامعه ی ماست (مثلا در اتوبوس جای خود را به فرد سالمندی تعارف کنید، مردم به هم می گویند طرف تازه به شهر آمده - و یا در صف مترو و یا اتوبوس سر نوبت خودت بایستی بی شک باید شام را آنجا صرف کنید - و یا پول به کسی قرض بدهی و از روی نجابت طلب حق نکنی . (به همین خیال باش) - و یا موقع رانندگی با سرعت مجاز حرکت کنی - این را بدانید که در حوالی ما بچه ها هم شیر بخواهند باید داد و هوار را ببندازد) . و اکنون خلاف آنها حرکت کردن نه تنها سرعت ما را می گیرد بلکه گاهی سد راهمان هم خواهند شد و چه بسا توان سنگینی را هم ، باید برایش کنار بگذاریم. مثلا تنها شدن در اجتماع ، بدلیل یکی نبودن تعاریف شما و آنها ، بی شک بقیه از تو کناره می گیرند.

شریعتی در یک قصه چنین می گوید:

شهری بود که همه مرضی مردمش خارش داشتند از قضا روزی مسافری بخت برگشته و بی خبر از آن حال و هوای آن شهر ، خوش خوشک در حال عبور بود که ناگهان در یک چشم بهم زدن داروغه ها و گزمه هاو ... همه وارد عمل شده و او را دستگیر کردند. خلاصه کلام ، روز بعد در آن شهر چنین شایعه شد:

که با تلاش مامورای زحمت کش ، غریبه ای که مرض خارش نداشتن داشت ، دستگیر و راهی بیمارستان شد. اکنون چطور می توانید در جامعه ای که همه سود را به سمت خود می کشند و ضرر را به سمت دیگران هدایت می کنند از عدالت دم بزنی ، عدالتی که ، سود و زیان هر دو را شامل می شود.

وقتی عقیل به برادرش حضرت علی (ع) مراجعه کرد تا مقداری از بیت المال را جهت مصارف شخص و روزمره دریافت کند. مولا علی سکه ی داغی را بر دست او گذاشت . عقیل گفت : یا علی چرا دست مرا می سوزانی . حضرت علی (ع) فرمود: تو تحمل آتش این دنیا را نداری ، چطور برادر خودت را به آتش آن دنیا دعوت می کنی .

وقتی که جامعه ای مسبب تمام بی عدالتی ها را ، دیگران و حکومت بدانند مطمئن باشید هیچ گاه اصلاح نخواهد شد . چرا که گناهان را به گردن دیگران انداختن ساده ترین راه است و معمولا تنبل ترین افراد اغلب خالق بهترین بهانه هابند . تا زمانی که بر این باوریم که همه ی ما جدا ، جدا معصومیم و همه نواقص خارج از بدن ماست بی شک هیچ کدام بوئی از عدالت نبرده ایم! اکنون چگونه می توان این افکار را از خود دور کرد؟

آیینه آروز که گیری به دست

خود شکن آروز ، مشو خود پرست

خیلی از ما عدالت را با مساوات اشتباه می گیریم . البته اثبات آن راحت است . فقط با این سوال:

اگر شما رئیس یک کارخانه باشید (یک کارخانه خصوصی و صد در صد مال شما) و پرسنل شما ده نفر باشد. آنها را به چه شکل به کار می گماری؟ چون سود شخصی شما در کار است! مگر جز این است که، منطق و عدالت را سر لوحه ی

کار خود قرار خواهی داد و هر کس را با توجه به توانایی و تخصص اش به کاری خواهی می گمارشت. تا بیشترین سود عاید

شما شود. اگر این کار را نکنید بی شک باید به روانپزشک مراجعه کنید!!

کسی که پشت به خورشید ایستاده باشد، خورشید را ظلمت آفرین (سایه) خواهد پنداشت.

همچنان که گفتیم قدم اول در احیا و اجرای عدالت ، شناخت حق است.

از حق چه می دانی؟

حق پدران و مادران را می دانی؟

حق همسر و فرزندان را می دانی؟

حق برادر و خواهرانت را می دانی؟

حق مستضعفان شهرت را می دانی؟

حق هم کلاسی ات را می دانی؟

حق بدنت را می دانی؟

حق همسایه ات را می دانی؟

چو کم نور است چشمی ، بار آن را کشد بینی

ز بینی باید آموزی ره همسایه داری را؟

حق حیوانات و درختان حیطة ی خود را می دانی؟

مثلاً: اگر آب ، فقط به اندازه ی وضو گرفتن داشته باشی ، و در کنار شما سگی از تشنگی له له بزند ، بر شما واجب است

آب تمیز را به سگ بدهید و خود تیمم کنید؟ (یعنی وضو بر شما حرام می شود).

حق .....؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا ما که حق را نمی شناسیم چگونه می خواهیم عدالت را تعریف کنیم.

مولوی حق را با این دوبیتی چنین معرفی می کند:

عدل چپود؟ وضع اندر موضعش      ظلم چپود ؟ وضع در ناموضعش

عدل چپود؟ آب ده اشجار را      ظلم چپود ؟ آب دادن خار را

حالا به خاطره درباره ی عدالت:

روزی، دو نفر از دوستانم ، آقایان امیری و بادفر در مسیری تفرج کنار قدم می زدیم که ناگهان بر سر معامله ای کارشان

به جر و بحث کشیده شد و در این بین بنده را بعنوان حکم در نظر گرفتند . معامله بدین شکل بود :که آن دو قرار است

شرکت کامپیوتری را راه اندازی کنند حالا بنده باید سهم سود هر کدام را به صورت یک فرمول پایه ریزی کنم . بنده با

کلی فکر و بررسی و دو دو تا چهار تا نتیجه را اینگونه بیان کردم . 50 در صد سود برای سرمایه ( هر کس به نسبت

مبلغ سرمایه ای که در شرکت سرمایه گذاری کرده از آن 50 درصد بردارد) و 50 درصد باقیمانده برای نیروی کار (بدین

شکل که ساعات حضور هر فرد یادداشت شود و در پایان ساعات جمع شود و هر کس به اندازه میزان حضورش از آن 50 در صد بر دارد). بنظر خودم بسیار عادلانه عمل کرده و سهام را تقسیم نمودم.

حال به نظر شما عدالت برقرار نشده؟

تا اینکه آقای بادفر با ناراحتی تمام به نوع تقسیم بنده معترض شد و آن را عادلانه ندانست.

اعتراض او اینچنین بود که بنده در یک ساعت حضور در شرکت قادر به جمع آوری و اَسْمیل کردن حداقل 2 سیستم کامپیوتر هستم اما آقای امیری در 4 ساعت هم قادر به این کار نخواهد بود. حالا چطوری 50 در صد نیروی کار را

می خواهی به یک میزان تقسیم کنی. و اینگونه حضور را یکسان می بینی.

خلاصه کلام ، تازه فهمیدم با توجه به فهم خودم حق و عدالت را بیان کرده ام.

بله ؛ کاملاً حق با ایشان بود بنده مهارت و تخصص فردی را در نظر نگرفته بودم .

اکنون به مثال زیر دقت کنید:

روزی عرشیا و عرفان جهت استراحت و هواخوری به صحرا می روند عرشیا 3 قرص نان و عرفان 5 قرص نان با خود به همراه دارند در بین مسیر با یک دوست قدیمی به نام سام برخورد می کنند از قضا ، سام که دست خالی بوده از سر بی کاری با آنها همراه می شود بعد از پایان این پیک نیک چند ساعته ، سام برای اینکه شرمنده دوستان نشود کل 8 تومانی را که به همراه دارد به آن دو تقدیم می کند و از آنها جدا می شود. اکنون به نظر شما آن دو نفر آن 8 تومان را چگونه

تقسیم کنند؟

بله!! بسیار ساده و واضح ، 8 قرص نان خورده شده پس هر قرص نان 1 تومان ارزش داشته است . لذا عرشیا 3 تومان و

عرفان 5 تومان بر می دارند.

و این عدالتی ست که ما باید بین آنها به اجرا در آوریم. مگر جز این است؟!

بنظر شما این نوع تقسیم ، عین عدالت نیست؟

پس هر گونه تقسیمی خلاف این باشد به دور از عدالت خواهد بود.

در بسیاری از کارها ما این گونه عمل می کنیم و به خیال خودمان که عین عدالت را برقرار کرده ایم .

حالا یک روش دیگر:

اگر بخواهیم عدالت را برقرار کنیم باید بگوییم که عرشیا و عرفان هم 8 تومان وسط بگذارند تا سهم آنها مثل سام شود. پس جمع کل 24 تومان می شود از طرف دیگر 8 نان خورده شده پس ارزش هر نان 3 تومان بوده است لذا برای عرشیا که 3 نان آورده است داریم  $3 \times 3$  می شود 9 تومان ، که 8 تومان سهم خودش می شود لذا باید 1 تومان دیگر ببرد و از طرفی عرفان 5 نان آورده است ، که  $5 \times 3$  می شود: 15 تومان ، که 8 تومان سهم خودش لذا باید 7 تومان بر دارد.

حالا در مورد عدالت چه می گوئید؟!

مطمئن باشید سهم 7 به 1 به ذهن هیچ عادل نمی رسد.

یکی از عوامل مخرب در پایمال کردن حق دیگران ، رو آوردن به دروغگویی ، همین که جرات نداریم تا حق را به زبان بیاوریم . دروغگویی باعث می شود تا همه چیز را آنگونه که می خواهیم توجیه کنیم. و آرام آرام حق را تحریف کنیم.

وقتی دروغگویی در شخصیت شما نفوذ کرد ، ارتباط شما با عدالت قطع می شود.

در کتب تاریخی چنین آمده است که پیکره تراشی در رم باستان پیشه ای مردم پسند بود . اگر خانه و محل کارتان را چندین تندیس از خدایان زینت نمی بخشید ، شما را در جریان اصلی امور و بطن کار به حساب نمی آوردند.

در فن پیکره تراشی نیز مانند هر پیشه ی دیگری ، هم تندیس های خوب وجود داشت و هم بی کیفیت. هرگاه پیکره تراشان در تراشیدن تندیس ، مرتکب خطا می شدند قسمت ترک خورده یا جداگشته را با موم می انباشتند. پیکره تراشان در دوباره شکل بخشیدن به وسیله موم ، چنان استاد شدند که مردم با چشم غیر مسلح نمی توانستند تندیس سالم و یکپاچه را از پیکره ای ترک خورده و آسیب دیده باز شناسند. لذا بر سر در بسیاری از حجره ها واژه ی (بدون موم) نگاشته شده بود تا مردم بتوانند پیکره ی دلخواهشان را بیابند.

در این داستان تَرک نماد دروغ در کار ماست و توجیه نقش موم را دارد. که هر کسی قادر به تشخیص آن نیست . هر کجا دروغی هست شک نکنید حقی پشت توجیه ی پنهان شده است .

پس برای ورود به وادی عدالت باید اول خود را به شخصی بدون موم تبدیل کنیم .

باید برگردیم به کودکی و دوباره سرشت پاک کودکیمان را احیا کنیم .

زین خرد جاهل همی باید شدن.

عیسی مسیح می فرماید:

انسان به خدا نمی رسد ، مگر اینکه دوباره متولد شود.

این همان تولد دوباره است.

باید آغاز کرد و دگرگون شد، باید از نو ساخت

عالمی دیگر باید ساخت و ز نو آدمی

چه شیرین می سراید حافظ شیراز:

ز کنج صومعه حافظ، مجوی راه نجات

قدم برون نما ، گر میل جستجو داری

هیچ انسانی سرزمین های جدید را کشف نمی کند

مگر راضی شود تا مدت بسیار طولانی از ساحل دور بماند.

آنگاه ، که همه ، چشم و گوش شدی دیگر پرده ها و حجاب ها کنار می رود.

این را بدانیم که آفتاب به گیاهی حرارت می دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد.

اوشو چنین می گوید:

تو آن امپراطوری هستی که به خواب رفته و در رویا می بیند گداست . از خواب بیدار شو.

ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی  
تو روح مجردی بر افلاک شوی  
عرش است نشیمن تو ، شرمت باد  
کایی و مقیم خطه ی خاک شوی

روزی مرد جوانی نزد شریر اما کریشنا رفت و گفت :می خواهم خدا همین الان ببینم . کریشنا گفت: قبل از اینکه خدا را ببینی باید در رودخانه گنگ بروی و خود را شستشو بدهی . او آن مرد را به کنار رود گنگ برد و گفت : بسیار خوب حالا برو توی آب.

هنگامی که جوان در آب فرو رفت ، کریشنا او را در زیر آب نگه داشت.

عکس العمل فوری آن مرد این بود که برای بدست آوردن هوا مبارزه کند. وقتی کریشنا متوجه شد که آن شخص دیگر بیشتر از آن نمی تواند در زیر آب بماند به او اجازه داد از آب خارج شود. در حالی که مرد جوان در کنار رودخانه بریده بریده نفس می کشید، شری کریشنا از او پرسید: وقتی در زیر آب بودی به چه فکر می کردی؟ آیا به فکر پول ، زن ، یا بچه و یا اسم و مقام و حرفه خود بودی؟

-نه یگانه چیزی که فکر می کردم هوا بود.

-درست است ؛ حالا هر وقت قادر بودی به خدا هم به همان طریق فکر کنی فوری او را خواهی دید.

اکنون وقتی ما هم با اشتیاق تمام پوست اندازی کرده و خود را در مسیر حضرت حق حرکت دهیم می توانیم عدالت او را درک کرده و عدالت محور شویم .

نی در این بستان ، سرا پا برگ دارد ، بینواست

برگ را از خود بیفشان گر نوا می بایدت

چگونه ممکن است فردی که در بی عدالتی غرق شده است ، از عدالت دم بزند ، وقتی که هنوز تصویری از عدالت ندارد . مگر می شود آنچه را که دوست داریم به اجبار عدالت بنامیم.

گیرم که جفا کنی و نهانی خطا کنی

با این دو مست نرگس گویا چه می کنی

مولا علی(ع) می فرماید:

غَايَةُ الْعَدْلِ أَنْ يَعْدَلَ الْمَرْءُ فِي نَفْسِهِ

نهایت عدالت آن است که آدمی در کار خود عادل باشد.

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است

خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

شاه کلید اجرای عدالت جمله ی بزرگ مولا علی(ع) خطاب به فرزندش امام حسن(ع) می باشد:

آنچه را برای خود می پسندی ، برای دیگران هم بپسند. و آنچه را برای خود نمی پسندی، برای دیگران هم نپسند.  
این یعنی هر لحظه دیگران را درک کردن ، و جای خود را عوض کردن.  
تا روزنه ی دید خود را با تمام موجودات یکی نکنید حق آنها را درک نخواهی کرد.  
ما در دل نوشته ی قضاوت چنین گفتیم که تا می توانیم قضاوت نکنیم مگر واقعا به آن گفته ایمان داشته باشیم. و این در  
اکثر موارد نیازمند به شناخت حق است.  
و جالب است در این بین همیشه هر کسی حق را طوری بیان می کند که سود مادی و معنوی به سمت ایشان سوق داده  
شود.